

اسلام شناسی اجتماعی در ایران

زن در گرداب شریعت

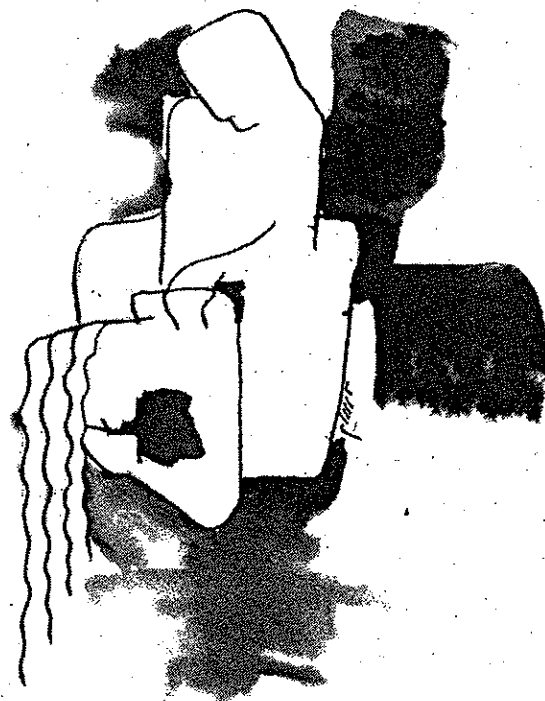
(زن و بنیادگرایان اسلامی در ایران)

توجه: برای تهیه کتاب به کتابفروشی‌های معتبر در اروپا و آمریکا و یا مرکز توزیع آن در آلمان، کتابفروشی فروغ تلفن: ۰۰۴۹۲۲۱۹۲۳۵۵۷۰۷ و فاکس ۰۰۴۹۲۲۱۲۰۱۹۸۷۸ مراجعه فرمائید.

آدرس برای اظهار نظر و اطلاعات:
ggheyredini@yahoo.com

پروفسور رضا ایرملو

استاد جامعه شناسی - سوئد



فصل دو:

تحلیلی بر جبر تاریخی تحول در افکار

بنیادگرایان

دسیسه‌ای مشترک برای سوار شدن بر موج جاری

گرایش دیگری که با تردستی تمام در نوشته‌های بنیادگرایان اسلامی شریعت خواه به نمایش گذاشته می‌شود، طرفداری از تغییر و تحول زندگی زنان است. این گرایش در کتاب "فاطمه فاطمه است" علی شریعتی به استراتژی اساسی تبدیل شده است. در این جا متن کتاب تا به جایی با کلمات و جملات نقدآمیز و ستیزگر علیه سنت‌های کهنه و قدیمی تزیین شده‌اند که خواننده ناخودآگاه به این قضاوت کشیده می‌شود که: انگار کسی که این گونه بی‌رحمانه بر ستم سنتی می‌تازد، لاجرم طرفدار آزادی و تغییر مناسبات و قرارداد‌های اجتماعی حاکم است. بر اساس این ارزیابی نادرست، گویا مخالفت با موضوعی حتماً به معنی موافقت با خلاف آن است. یعنی حالا که آقایان علیه سنت‌های کهنه و محبوس کردن زنان شمشیر می‌کشند، پس گویا طرفدار آزادی زنان، اختلاط آنان در جامعه و حضور دوش به دوش آنان با مردان در صحنه‌های اجتماعی‌اند. آیا این نتیجه‌گیری صحیح است، و آیا اصولاً مخالفت با جریانی به معنی موافقت با جریان‌ات مخالف آن است؟ نه!

اگر این استدلال درست می‌بود، پس می‌بایست تمام آن‌هایی که در زندان شاه زندانی بودند و با دیکتاتوری نظام شاهی درگیر، بعداً که قدرت را به دست گرفتند به هواداری آزادی بر می‌خاستند و از دموکراسی طرفداری می‌کردند، ولی آیا چنین کرده‌اند؟ این رابطه را می‌توان در سایر امور هم دید و تجربه کرد. مثلاً وقتی باندهای قاچاقچیان برای تصرف بازار به رقابت بر می‌خیزند، بسیاری برای جلوگیری از فعالیت طرف رقیب به پلیس اطلاعات می‌دهند و حتی برای نابود کردن بازار رقیب با پلیس همکاری می‌کنند، ولی آیا این بدان معنی است که آنها طرفدار جامعه‌ی بدون اعتیادند، یا منظور نهایی آنان این است که با از هم پاشاندن باند مقابل، بازار فروش مواد مخدر را به انحصار خود در آورند؟ این‌ها و مثال‌های فراوان دیگر از زندگی

روزمره‌ی هر کس نشان می‌دهد که در هر صورت، انتقاد از اموری به معنی طرفداری از امور مخالف آن نیست. به بیان دیگر: هر مخالفت با دیکتاتوری به معنی طرفداری از دموکراسی و آزادی نیست، یا

– برخورد با ستم گروهی، مثلاً "ستم وارده به زنان و کارگران و زحمتکشان، حتماً" به این معنی نیست که انتقادکنندگان حتماً "طرفدار آزادی و برابری اند. این آقایان از این باور عوامفربانه و قضاوت عوامانه حداکثر استفاده را می‌برند و عموماً" از امور و روابطی انتقاد می‌کنند که خود همان را، و حتی بیشتر و بدترش را، می‌خواهند و تبلیغ می‌کنند. این تاکتیک عوامفربانه همان است که دزدهای کیف زن هم مورد استفاده قرار می‌دهند و موقع ربودن کیف کسی، خود بیشتر از دیگران فریاد سر می‌دهند که: "آهای! دزد را بگیرید!".

این آقایان نیز با استفاده از این شیوه، افکار عمومی و عقل مردم را گمراه می‌کنند و راه را برای قالب کردن اموری هموار می‌سازند که در ماهیت تفاوتی با امور مورد انتقادشان ندارند و حتی گاهی از آنها بدتر و ارتجاعی‌ترند. در این رابطه است که حتی امروز هم خواندن متن انتقادات علی شریعتی از ظلم و ستمی که به زنان "خانواده‌های اسلامی کهنه‌پرست" روا می‌شده، در بسیاری این احساس کاذب را بر می‌انگیزد که گویا وی نه فقط با زندگی زنان در خانواده‌های قشری و سنتی ایران آشناست، حتی علل این تغییرات را هم درک می‌کند و برای جلب توجه جامعه به این پدیده می‌کوشد. به طور مثال متن زیر چه قضاوتی را بر می‌انگیزد جز این که او طرفدار تغییر، و تطبیق شرایط ایران با اوضاع و احوال دنیای متفاوت و متمدن امروزی است؟

– «در دنیای ایستای گذشته، دختران همانند رونوشتی از مادرانشان بار می‌آمدند، ولی در جامعه‌ی پرتحول امروز، اختلاف سنی ۱۵، ۲۰، ۳۰ سال از هر دو، دو انسان جدا، دو انسان وابسته به دو دوره‌ی اجتماعی، وابسته به دو تاریخ، دو فرهنگ، دو زبان و دو بینش می‌سازد.» (پیشین، ص ۴۳)

به باور وی دنیای امروزی با شتاب و سرعت تغییر می‌کند. همه‌ی هستی‌های اجتماعی سریع‌تر از هر گذشته‌ای پوخته‌ی سابق خود را از دست می‌دهند و شکل و شمایل جدید می‌یابند. تحولات پرشتاب جهانی، در جریان توسعه و گسترش خود به جهان حاشیه، از جمله ایران، جلو کارآیی سنت‌های کهنه شده‌ی سابق را می‌گیرند و ابزارهای کنترل اجتماعی سابق را بی‌اثر می‌کنند. در این شرایط دیگرگونه، زنان این کشورها، از جمله ایران، به آگاهی اجتماعی بیشتری دست می‌یابند و علیه ارزش‌های "پدر سالارانه اسلام سنتی" به مبارزه برمی‌خیزند. مبارزه علیه سنت‌های حاکم در تداوم خود، اسلام و احکام اسلامی را، که مبنای تقسیم کار نابرابر جنسی‌اند، زیر ضربه می‌گیرد و بدین ترتیب، به باور وی:

– "اسلام فدای تعصبات کور کسانی می‌شود که دگرگونی را برای خود و «آقازاده‌هایشان» می‌خواهند و در مورد جامعه‌ی مردانه‌شان می‌پذیرند، ولی می‌خواهند که زنان و دختران‌شان، بی‌هیچ دگرگونی، همه‌ی قیودات، سرزندیها و منعیات گذشته و کهنه را محترم بشمارند، تأثیری از دگرگونی‌های اجتماعی نپذیرند و حرف و شکایتی از وضع دردمندانه‌ی خود نداشته باشند".

اما آیا شریعتی با مطرح کردن این مسأله خواهان آزادی زنان و دختران است و می‌خواهد بگوید که باید دگرگونی را برای "مادر بچه‌ها" و جامعه‌ی زنانه‌شان هم بپذیرند؟ نه!

درد شریعتی و شریعتی‌ها درد زنان نیست، درد اسلام است. او نگران وضع زنان نیست، نگران آن است که با بی‌توجهی به مسأله‌ی زنان، اسلام و اعتقادات اسلامی به خطر بیفتد. هر آنچه وی مطرح می‌کند نه به خاطر آزادی زنان، یا حداقل رهایی زنان از ستم شرعی، بلکه برای آن است تا جلو جریان پشت کردن به اسلام و هر چه اسلامی است گرفته شود و اصل اعتقاد به احکام، سنت‌ها و مناسبات اسلامی زیر سؤال نرود.

این نظر در زمان خودش هم تازه نیست، چرا که مظهری سال‌ها پیش از این

همرمز جوانش، به موضوع عدم درک کهنه‌پرستان اسلامی و لزوم کنار آمدن با تغییر و تحول اشاره می‌کند و آنرا عامل بدبینی مردم امروزی به احکام اسلامی می‌داند:

— «اسلام هم با جمود مخالف است و هم با جهالت. خطری که متوجه اسلام است، هم از ناحیه‌ی این دسته است و هم از ناحیه‌ی آن دسته. جمودها و خشک مغزی‌ها و علاقه نشان دادن به هر شعار قدیمی — و حال آنکه ربطی به دین اسلام ندارد — بهانه به دست مردم جاهل می‌دهد که اسلام را مخالف تجدد به معنی واقعی بشمارند (پیشین، ص ۱۲۰).

این جاست که نسبت به موضوع تحول زندگی اجتماعی زنان مسلمان ایران، دو عنصر «شکل و اشکال» و «محتوی، یا حقیقت و واقعیت» از همدیگر متمایز می‌شوند. بنا به تعبیر شریعتی تحول قابل قبول و مورد انتظار، یک تحول در شکل است و نه در محتوی! بنظر وی باید این تحول در «شکل» را پذیرفت و از آن طریق «محتوی اسلامی» و وظائف شرعی ناشی از آن را حفظ کرد. به باور وی، زنان ایرانی، هم به جبر و هم به اختیار، در پروسه‌ی تحول و تغییر جای گرفته‌اند، «اما چه باک که در این جریان، فقط اشکالند که می‌میرند».

— «ولی اگر اشکال را هم بخواهیم ناشیانه حفظ کنیم قافله‌ی شتابان زمان، آن را زیر می‌گیرد و محتوای آن را — که خود حقیقت است — پایمال می‌سازد» (پیشین، ص ۴۵).

بر این مبنا و به باور وی:

— اولاً تغییر در زندگی زنان امری جبری و ضروری است،

— ثانیاً باید با این تحولات جبری به نوعی کنار آمد و

— ثالثاً این کنار آمدن به معنی تغییر محتوی زندگی زنان و به عبارت دیگر، به مفهوم زیر پا نهادن وظائف و تکالیف شرعی زنان، یا دادن آزادی و حق انتخاب و حیات انسانی به آنان نیست. به باور وی، با پذیرش تغییر شکل زندگی زنان ایرانی می‌توان محتوی اسلامی ناظر بر نابرابری‌های جنسی را

تداوم بخشید و حتی بدان جان تازه داد. و بالاخره با سوار شدن بر موج فراهم آمده از زنان در حال تحوّل (که به راه غیر مذهبی شدن می‌روند) عناصری مذهبی (فاطمه‌وار) و متعصب به وظائف، حقوق و تعهدات شرعی بار آورد.

این حرف و ادعا نیز در زمان خود تازه نبود، بلکه چندین سال قبل از او وسیله‌ی مطهری، هم‌رزم دوره‌ی حسینیه‌ی ارشاد وی، به صورت پوسته و هسته مطرح شده بود. وی نیز در انتقاد از مسلمانان جمود (سخت دگماتیک و فاناتیسم) به این موضوع اشاره می‌کند که عدم درک این تحولات، پذیرش اسلام و احکام اسلامی را به زیر سوال می‌برد. از این رو باید برای حفظ زنان در محدوده‌ی شرعی راه مناسب اسلامی یافت:

— «جامد (مسلمان دگماتیک و فاناتیسم) میان هسته و پوسته، وسیله و هدف فرق نمی‌گذارد. ... از نظر او عمه جزو خواندن، با قلم نمی‌نوشتن، از قلمدان مقوائی استفاده کردن، در خزانه حمام شستشو کردن، با دست غذا خوردن، چراغ نفتی سوختن، جاهل و بیسواد زیستن را به عنوان باید حفظ کرد» (پیشین، ص ۱۱۸).

تحوّل زنان سیل ویرانگر است

علی شریعتی از جبری شمردن تحوّل اجتماعی زنان نیز دو منظور متفاوت دارد:

— اولاً توسعه‌ی تجدد و خرد شدن بخشی از قید و بندهای سنتی، و از آن میان تغییر و تحوّل زندگی اجتماعی زنان، امری جبری است، پس نمی‌شود با آن در آویخت. لزوماً هر کس در برابر این جریان توفنده بایستد «زیر پای ستوران این قافله پرشتاب و نیرومند نابود می‌شود».

— ثانیاً جبری بودن تحوّل و ضرورت همراهی با آن به معنی استقبال از آن

نیست، بلکه بدان مفهوم است که به قولی "دست را پیش بگیری تا پس نیفتی"؛ چرا که به باور وی، این جبریت نه فقط محصول زمانه، بلکه ساخته و پرداخته‌ی دست‌پلید «دستگاه حاکمه» هم هست. طبیعی است کاری که به دست «دستگاه» انجام گیرد، کاری است علیه "اسلام راستین" (علوی). بر این باور، گویا هیچ فرق و تضادی بین "اسلام راستین" وی و منافع مردم مسلمان ایران وجود ندارد و هر چه علیه اسلام است، علیه منافع مردم مسلمان هم هست و بالعکس.

— "جبرزمان و دست‌دستگاه هر دو زن را از «آنچه هست» دور می‌سازد و همه‌ی خصوصیات و ارزشهای قدیمش را از او می‌گیرند تا از او موجودی بسازند که «می‌خواهند» و «می‌سازند» و می‌بینیم که ساخته‌اند." (پیشین، ص ۱۷)

اما همه‌ی این صغرا و کبرا چیدن‌ها برای آن است که اصل "تحول جبری زندگی زن ایرانی" زیر سوال برود و جریانی معرفی شود که "ارزشهای والای قدیمی" را از زن ایرانی می‌ستانند و او را به موجودی در خدمت رژیم و «دستگاه» تبدیل می‌کند.

«دستگاه» مورد نظر وی از طیف گسترده‌ای تشکیل می‌شود که در آن، هم حکومتی‌ها، سرمایه‌داران، استعمارگران، استعمارگران، سرسپرده‌های استعمار جهانی و کلیسایی‌ها جا دارند و هم روشنفکران غرب‌گرا و مقلدان زندگی اروپایی در ایران. حتی مردم طبقه‌ی متوسط شهرنشین ایران، به خاطر آن که مدل لباس و نحوه‌ی زندگی غربی را تقلید می‌کنند، مصرف‌کننده‌ی محصولات مصرفی‌اند و از اسلام و شریعت فاصله‌گرفته‌اند، جزو جدایی‌ناپذیر "دستگاه" مورد نفرت وی به حساب می‌آیند.

با یک چنین داوری وارونه است که شریعتی حرف‌های سابق خود در مورد تغییر و تحول مناسبات جنسی را اصلاح می‌کند، برای اعتراضات پیشین خود دلیل می‌تراشد و به نسبی بودن، مشروط بودن و اجباری بودن آن تأکید

می‌کند:

– این حمایت نه به معنای تأیید این دگرگونی است و نه انکارش، که بحث این نیست، بلکه سخن این است که با تغییر و دگرگونی جامعه، تغییر لباس مرد، تغییر فکر و تغییر زندگی و جهت او، زن نیز جبراً تغییر می‌کند و امکان ماندنش در قالب‌های همیشگی نیست." (پیشین، ص ۴۲)

می‌بینیم که جمله‌ی «این نه به معنای تأیید این دگرگونی است و نه انکارش» حامل یک پیام خنثی - همانند «من نه او را دوست دارم و نه از او متنفر هستم» - نیست. بلکه جمله‌ای جانبدار است و به سوی مخالفت با دگرگونی گرایش دارد. بدین بیان، "دگرگونی" به سبب "عدم امکان انکار آن" واقعیتی بینابینی است که قابل پیشگیری هم نیست: مثل سیل است که آمده است و خراب کرده و برده است و در نتیجه، نه تأیید می‌شود و نه می‌توان آن را با تمام نتایج مخربش انکار کرد.

وی در جای دیگر، هم‌چنین تحول زندگی زنان را واقعه‌ای می‌داند «چه حقیقت و چه باطل» و در مجموع بر آن است تا بگوید که اعتراف به جریان تحول زنان ایرانی، لزوماً برای آن نیست که این تحولات حاوی حقیقت و نیکی‌اند یا با نقطه نظریات مکتبی وی سازگارند. به بیان دیگر، اگر ابزارهای تغییر و تحول در اختیار بودند، شاید می‌شد زمان را برای مدتی دیگر متوقف کرد و گذشته را تداوم بخشید، یا جهت و محتوی تغییر و تحول را متفاوت‌تر از آنچه که هست برگزید. ولی حالا که تحول زندگی زنان امری جبری است و نمی‌شود برای جلوگیری از آن کاری کرد و «اگر دخترت را در اطاق عقبی خانه‌ات هم زندانی کنی، تلویزیون ملی و غیرملی دنبالش می‌کند و گیرش می‌آورد...» (پیشین، ص ۶۹)، پس:

– پذیرش تحول "شکل" زندگی زنان و انتقاد از تحمیل‌های غیرانسانی و غیراسلامی گذشته، تنها راه ممکن برای حفظ "محتوی اسلامی" است. در غیر این صورت، نتیجه «از صفر هم کمتر می‌شود» (پیشین، ص ۴۴)، و روند

تحولات، نه فقط به حفظ زنان در حوزه‌ی اعتقادات و محدوده وظائف اسلامی نمی‌انجامد، بلکه آنان را به راهی می‌برد که «هم شکل فدا می‌شود و هم محتوا». به بیان دیگر، با عدم درک تغییر و تحول لباس و آرایش و رفتار زنان آن روزی تهران و سایر شهرهای ایران، این خطر وجود دارد که سنت‌ها و مراسم و مناسبات اسلامی هم بی‌اعتبار شوند. مثلاً اگر زنان مدرن و متجدد و تحصیل‌کرده‌ی ایران آن روز به مراسم عقد و صیغه‌ی اسلامی ازدواج تن می‌دادند، یا به قانون خانواده‌ی متکی به احکام اسلامی گردن می‌نهادند و تابع مقررات ارث و مناسبات اقتصادی و جنسی اسلامی بودند و و، در صورت دیگر، به این امور هم پشت می‌کردند و شاید بین اسلام طرفدار نابرابری جنسی و برابری جنسی بدون اسلام، دومی را انتخاب می‌کردند.

اینجاست که آگاهی از جریان تغییر زندگی زنان شهرنشین ایرانی برای بنیادگرایان اسلامی حسینی‌ی ارشاد، این وظیفه را ایجاد می‌کند که:

- اولاً "موقعیت حاضر را به درستی ارزیابی کنند،
- دوماً "با تغییراتی که اجباری‌اند و تحولاتی که غیرقابل پیشگیری‌اند به طور مشروط و موقت کنار بیایند و،
- بالاخره با سوارشدن بر موج تحولات، آن را به سوی هدف‌های اسلامی خود پیش برانند.

بدین ترتیب، اصلاح‌گری آقای شریعتی جهت معین خود را باز می‌یابد، زورق‌های رنگین و عوام‌فریب به کنار می‌روند و انتقاد تند وی از «اشکال رفتاری کهنه و ناسالم» به پیغمبران بنیادگرا در حسینی‌ی ارشاد این رسالت را می‌دهد تا در برابر تحولات جامعه‌ی شهری زمان خود صف‌آرایی کنند، زنان در حال تحول و تجدید جامعه‌ی شهری ایران را از راهی که می‌رفتند بازدارند و آنان را نه به سبک مدل اسلامی گرد و خاک گرفته‌ی موجود، بلکه از روی مدل‌های بنیادگرایانه از نو بسازند و شکل دهند. این است که هر دو شکل زندگی سنتی و مدرن زن ایرانی (یعنی هم آنچه که «قیافه‌ی موروثی»

خوانده می‌شود و هم آنچه که «ماسک بزرگ کرده‌ی تحمیلی و تقلیدی» زیر سوال می‌روند و اصل چگونه بودن زنان، یا چگونه «فاطمه‌ی زمان» و «خواهران زینب» بودن، به موضوع روز تبدیل می‌شود. بدین ترتیب بی‌آنکه شیفتگان واله و شیدای زورق‌های رنگین او رااد مذهبی متوجه شوند، سالها پیش از برقراری جمهوری اسلامی، راه شرکت زنان در سرکوبی اجتماعی و گشت‌های امر به معروف اسلامی، از نظر ذهنی و تنوریک هموار می‌شود.